

دوفصل نامه علمی - تخصصی پرتو خرد

سال هفدهم، شماره ۲۹،

بهار و تابستان ۱۴۰۴

صص ۲۸-۷

نقش تعریف در تبیین واقع‌نمایی تصورات؛ تحلیلی از منطق

متأخر ابن‌سینا

رحمت‌الله رضایی *

چکیده

واقع‌نمایی تصورات یکی از مسائل بنیادین معرفت‌شناسی است. منشأ این مسئله آن است که تصورات، صدق و کذب‌پذیر به‌شمار نمی‌آیند. از سوی دیگر، عدم احراز واقع‌نمایی تصورات، اعتبار معرفت حاصل از تصدیقات را نیز با چالش روبه‌رو می‌سازد. دشواری حل این مسئله سبب شده است که برخی فیلسوفان به شکاکیت در قلمرو تصورات گرایش یابند و برخی دیگر، بداهت همه تصورات را بپذیرند. این مقاله با تأکید بر آرای ابن‌سینا، به‌ویژه آثار دوره متأخر وی، نشان می‌دهد که در چارچوب منطق سینوی می‌توان تبیینی منسجم از واقع‌نمایی تصورات ارائه کرد. براساس این تبیین، تعریف در قلمرو تصورات، همان جایگاهی را دارد که قیاس در قلمرو تصدیقات داراست و کارکرد «حد»، همانند «برهان لیم»، کشف و تبیین ذات اشیا و مفاهیم است. براین‌اساس، تعریف نه‌تنها یکی از ارکان اساسی منطق سینوی به‌شمار می‌رود، بلکه مهم‌ترین راهکار برای پاسخ به شکاکیت در حوزه تصورات نیز محسوب می‌شود. ارتقای جایگاه تعریف در منطق متأخر ابن‌سینا نیز به‌منظور تبیین واقع‌نمایی تصورات است. واژگان کلیدی: مفاهیم، ذات‌گرایی، تعریف حقیقی، تعریف اسمی، بسایط، رسم، ابن‌سینا.

* دکترای فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) (Rezaie2019@gmail.com)

مقدمه

دستیابی به واقع و شناخت حقیقت، نه تنها دغدغه اصلی معرفت‌شناسان، بلکه یکی از بنیادی‌ترین خواسته‌های هر انسان جویای معرفت است. از همین‌رو، غایت معرفت‌شناسی را نیز دستیابی به شناخت مطابق با واقع دانسته‌اند. با این حال، در سنت فلسفی و منطقی اسلامی، این دغدغه عمدتاً به حوزه تصدیقات و گزاره‌ها (Propositions) معطوف شده است؛ زیرا واقع‌نمایی بر مفهوم «صدق» و «کذب» مبتنا دارد و صدق و کذب نیز از ویژگی‌های ذاتی تصدیقات به‌شمار می‌روند. بر همین اساس، معرفت نیز غالباً «باور صادق موجه» (Justified True Belief) تعریف شده است. در نتیجه، چنین می‌نماید که تنها تصدیقات از قابلیت حکایت از واقع برخوردارند، در حالی که تصورات، چون متضمن اثبات یا سلب نیستند، به صدق و کذب متصف نمی‌شوند. پیامد طبیعی این تلقی آن است که اساساً پرسش از واقع‌نمایی تصورات، پرسشی بی‌وجه یا فاقد معنا تلقی شود.

با وجود این، مسئله واقع‌نمایی تصورات دست‌کم دو پرسش بنیادین و به‌هم‌پیوسته را پیش روی ما قرار می‌دهد: نخست، آیا تصورات اصولاً از شأنیت واقع‌نمایی برخوردارند؟ و دوم، در صورت مثبت بودن پاسخ، چه سازوکاری واقع‌نمایی آنها را تبیین می‌کند؟ مدعای این مقاله آن است که برخلاف دیدگاه مشهور مبنی بر عدم حکایت تصورات از واقع، بر پایه مبانی منطقی ابن‌سینا می‌توان واقع‌نمایی تصورات را تبیین کرد. براین اساس، هر مفهوم کارکرد معرفتی ویژه‌ای دارد و ابزار دستیابی به واقع در قلمرو مفاهیم کلی، «تعریف» و مبانی ذات‌گرایانه آن است. از همین‌رو، بخش تعاریف در منطق، ناظر به تبیین همین دو مسئله بنیادین است.

اهمیت این بحث زمانی آشکارتر می‌شود که توجه کنیم تصدیقات بر تصورات بنا شده‌اند. اگر نتوان واقع‌نمایی تصورات را اثبات کرد، تبیین واقع‌نمایی تصدیقات نیز ناممکن خواهد بود؛ زیرا گزاره تنها زمانی می‌تواند از واقع حکایت کند که هر یک از اجزای سازنده آن نیز ریشه در واقع داشته باشند. در غیر این صورت، مجموعه‌ای که از چنین اجزایی تشکیل شده است، نمی‌تواند واجد ویژگی حکایت از واقع باشد (ابن‌سینا،

۱۳۷۱، ص ۲۱). ابن‌سینا در عبارتی دیگر نیز بر تقدم معرفت به مفردات بر معرفت به قضایا و قیاس تأکید می‌کند: «لا سیل إلى معرفة القیاس إلا بعد معرفة القضايا، ولا سیل إلى معرفة القضايا إلا بعد معرفة الألفاظ البسيطة» (ابن‌سینا، ۱۳۸۳ الف، ص ۷). براین اساس، واقع‌نمایی تصدیقات متوقف بر واقع‌نمایی تصورات است؛ زیرا تصورات عناصر سازنده تصدیقات را تشکیل می‌دهند. از این رو، اثبات پیوند تصورات با واقع، شرط لازم برای تبیین اعتبار معرفتی تصدیقات است و هرگونه شکاکیت در قلمرو تصورات، سرانجام به شکاکیت در قلمرو تصدیقات نیز خواهد انجامید. همین نکته اهمیت بنیادین این مسئله را نشان می‌دهد. پس از تبیین اهمیت مسئله، اکنون باید بررسی کرد که آیا اساساً در اندیشه ابن‌سینا می‌توان از معرفت‌شناسی تصورات سخن گفت یا خیر.

برای اثبات این مدعا، ابتدا امکان طرح معرفت‌شناسی تصورات در اندیشه ابن‌سینا بررسی می‌شود. سپس مفهوم واقع‌نمایی تصورات و نسبت آن با حکایت و مطابقت تحلیل می‌گردد. در ادامه، جایگاه تعریف در منطق سینوی و نقش آن در کشف ذات و تضمین واقع‌نمایی تصورات تبیین می‌شود و در پایان، نتایج معرفت‌شناختی این تحلیل ارائه خواهد شد. به نظر می‌رسد در منطق متأخر ابن‌سینا، ارتقای جایگاه تعریف، نتیجه پذیرش واقع‌نمایی تصورات است. این مقاله بر آن است که ارتقای جایگاه تعریف در منطق متأخر ابن‌سینا، برخلاف تفسیرهای رایج، صرفاً تغییری در سازمان‌دهی علم منطق نیست، بلکه پیامد تلاش آگاهانه وی برای تبیین واقع‌نمایی تصورات و نقش معرفت‌بخش تعریف در کشف حقیقت مفاهیم است.

ابن‌سینا و معرفت‌شناسی تصورات

با توجه به ماهیت معرفت‌شناختی بحث از واقع‌نمایی تصورات، نخستین پرسش آن است که آیا ابن‌سینا اساساً به معرفت‌شناسی تصورات پرداخته است، یا آنکه مباحث معرفت‌شناختی در آثار او صرفاً ناظر به تصدیقات است؟ بررسی آثار وی نشان می‌دهد که پاسخ نخست صحیح است و می‌توان دست‌کم سه شاهد برای آن ارائه کرد.

نخست آنکه ابن‌سینا، افزون بر مباحث صوری تصورات، به مواد تصورات نیز توجه

جدی کرده است؛ چنان‌که می‌نویسد: «فهذا الكتاب هو الذي يفيدنا المواد التي إن جعلت حدود قياس كان القياس موقعاً لليقين - وهو القياس البرهاني - ويفيدنا المواد التي إذا جعلت أجزاء حد، كان الحد موقعاً للتصور التام» (۱۳۶۴، ص ۸؛ ۱۳۸۳ الف، ص ۵۳). این عبارت به روشنی نشان می‌دهد همان‌گونه که قیاس برهانی بر مواد خاصی استوار است، تعریف نیز دارای موادی است که به «تصور تام» می‌انجامد.

دوم آنکه ابن‌سینا تصورات را تنها به بدیهی و نظری تقسیم نمی‌کند، بلکه برای تصورات نظری نیز مراتبی قائل است (۱۳۸۳ الف، ص ۵۲). هرچند تقسیم‌بندی صنایع پنج‌گانه معمولاً در قلمرو تصدیقات مطرح می‌شود، از آنجا که وی مواد تصورات را نیز یکی از چهار غرض اصلی منطق - یعنی صورت و ماده تصورات و صورت و ماده تصدیقات - می‌داند (۱۳۸۳ الف، ص ۵۳)، می‌توان نتیجه گرفت که این تقسیم‌بندی، دست‌کم به نحو استنباطی، در حوزه تصورات نیز قابل تطبیق است. به بیان دیگر، از دیدگاه ابن‌سینا، منطق تنها در پی معرفی صورت صحیح قیاس و تعریف نیست، بلکه مواد متناسب با آنها را نیز معرفی می‌کند: «والمنطق هو الصناعة النظرية التي تعرف أنه من أي الصور والمواد يكون الحد الصحيح الذي يسمى بالحقيقة حداً» (۱۳۶۴، ص ۹). پذیرش چنین سخنی، بدون قبول مراتب مختلف برای تصورات، قابل توجیه نخواهد بود. سوم آنکه هرچند بحث از مواد اندیشه در تصورات و تصدیقات صرفاً یک بحث معرفت‌شناختی نیست، اما خاستگاه مباحث معرفت‌شناسی در اندیشه ابن‌سینا را باید در همین بحث مواد جست‌وجو کرد، نه در صورت؛ زیرا بحث از صورت، ماهیت منطقی دارد. همان‌گونه که معرفت‌شناسی تصدیقات ناظر به میزان واقع‌نمایی آنهاست، معرفت‌شناسی تصورات نیز ناظر به میزان واقع‌نمایی مفاهیم است. در واقع، تعیین مراتب تصورات، بر پایه میزان مطابقت آنها با واقع صورت می‌گیرد. از آنجا که ابن‌سینا چنین مراتبی را برای تصورات می‌پذیرد، ناگزیر واقع‌نمایی آنها را نیز پذیرفته و در پی دستیابی به تصوراتی است که از بالاترین درجه واقع‌نمایی برخوردار باشند؛ چنان‌که تصریح می‌کند: «المواد التي إذا جعلت أجزاء حد، كان الحد موقعاً للتصور التام» (۱۳۶۴، ص ۸). افزون بر این، وی در بحث از صورت منطق، منطق را «ابزار» علوم می‌نامد (۱۳۸۳ ب، ص ۱۰)،

اما در مقام تبیین نقش آن در دستیابی به معرفت، از آن به عنوان «طریق» یاد می‌کند (۱۳۸۳ الف، ص ۵۳). این تفاوت تعبیر نشان می‌دهد که ابن‌سینا صرفاً دغدغه سامان‌دهی صوری اندیشه را ندارد، بلکه منطق را راهی برای وصول به معرفت مطابق با واقع می‌داند. از این‌رو، تردیدی نیست که وی به مباحث معرفت‌شناختی توجه داشته و شواهد موجود نشان می‌دهد که این نگاه را به حوزه تصورات نیز تسری داده است.

واقع‌نمایی تصورات

برای تبیین واقع‌نمایی تصورات، نخست باید میان دو مفهوم «مطابقت» و «حکایت» تمایز نهاد. مقصود از مطابقت، انطباق صورت ذهنی با مصداق خارجی یا با واقعیت عینی است؛ اما حکایت، مفهومی عام‌تر از مطابقت دارد و هرگونه دلالت مفهوم بر محکی خود را دربرمی‌گیرد، خواه آن محکی در خارج وجود داشته باشد یا نداشته باشد. از این‌رو، حکایت‌گری هم مفاهیم وجودی را شامل می‌شود و هم مفاهیم عدمی را. بنابراین، حکایت‌گری مستلزم مطابقت با واقع خارجی نیست، به‌ویژه اگر مراد از مطابقت، انطباق صورت ذهنی با موجود خارجی باشد.

پذیرش این تمایز نتایج مهمی در پی دارد. اگر مطابقت صرفاً به انطباق با خارج تفسیر شود، حتی در حوزه تصدیقات نیز مطابقت تنها درباره معقولات اولی قابل طرح خواهد بود؛ زیرا معقولات ثانی، اعم از فلسفی و منطقی، فاقد مصداق خارجی مستقل‌اند، در حالی که بی‌تردید از محکی خود حکایت می‌کنند. از این‌رو، صدق یک گزاره متوقف بر وجود خارجی محکی آن یا تکرار آن در خارج نیست، بلکه به نحوه حکایت آن از محکی خویش بستگی دارد. بنابراین، تفاوت اساسی تصور و تصدیق در اصل حکایت‌گری نیست؛ زیرا هر دو از محکی خود حکایت می‌کنند، بلکه تفاوت در آن است که تنها تصدیق قابلیت اتصاف به صدق و کذب را دارد.

براین‌اساس، میان «مطابقت» و «واقع‌نمایی» نیز باید تفکیک کرد. واقع‌نمایی به معنای حکایت مفهوم از محکی خویش است، نه لزوماً انطباق آن با موجود خارجی. از این منظر، حکایت‌گری و آینه‌بودن از ویژگی‌های ذاتی همه مفاهیم است؛ حتی مفاهیم

عدمی نیز از نبودن یا عدم تحقق امری خاص حکایت می‌کنند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴-۱۴۰۵، ص ۲-۳). از این‌رو، هرچند هیچ مفهومی به‌تنهایی وجود خارجی محکی خود را اثبات نمی‌کند، همواره بر معنای معینی دلالت دارد و محکی خود را از محکی سایر مفاهیم متمایز می‌سازد. برای مثال، هنگامی که مفهوم «دماوند» را تصور می‌کنیم، این مفهوم به حقیقتی معین اشاره دارد که از مفهوم «زاگرس» متمایز است. همچنین، مفهوم «وجود» دارای بار معنایی ویژه‌ای است که آن را از مفاهیم عدمی متمایز می‌کند. درک چنین تمایزهایی تنها در صورتی امکان‌پذیر است که برای مفاهیم، شأن حکایت‌گری قائل باشیم. همین ویژگی است که زمینه ورود منطق به بررسی مفاهیم را فراهم می‌آورد (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۳-۲۴). برخلاف دیدگاه فخر رازی، این بخش از منطق صرفاً ناظر به مباحث لفظی نیست، بلکه موضوع آن بررسی احوال معانی مفرد و نقش آنها در فرایند معرفت است؛ چنان‌که ابن‌سینا می‌نویسد: «ولذلك يحوج المنطقي إلى أن يراعي أحوالاً من أحوال المعاني المفردة، ثم ينتقل منها إلى أحوال التأليف» (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۱). بر همین اساس، در مکتب سینوی، الفاظ موضوعیت استقلال‌ی ندارند، بلکه تنها از آن جهت بررسی می‌شوند که کاشف از معانی‌اند. از این‌رو، منطق‌دان در درجه نخست به معانی نظر دارد و توجه او به الفاظ، تبعی و در مرتبه دوم است؛ چنان‌که خواجه نصیرالدین طوسی نیز تصریح می‌کند: «نظرة {أى المنطقي} فى المعانى إنما يكون بالقصد الأول، وفى الألفاظ بالقصد الثانى» (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۲).

البته صرف حکایت‌گری مفاهیم برای اثبات واقع‌نمایی معرفت‌شناختی آنها کافی نیست؛ زیرا ممکن است یک مفهوم، هرچند از محکی خاصی حکایت کند، در عین حال، ذات آن را به‌درستی آشکار نسازد، همان‌گونه که همه مفاهیم به یک اندازه واقع‌نما نیستند. از این‌رو، تبیین معیار واقع‌نمایی تصورات، مستلزم بررسی نقش تعریف در کشف ذوات است؛ مسئله‌ای که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد.

ذات‌گرایی در حوزه تصورات

براساس آنچه گذشت، پرسش اساسی این است که حکایت‌گری مفاهیم دقیقاً از چه

چیزی حکایت می‌کند. آیا مفاهیم تنها بیانگر تمایز اشیا از یکدیگرند، چنان‌که «نومینالیست‌ها» می‌گویند، یا آنکه از ذات و حقیقت محکی خود پرده برمی‌دارند؟ در منطق سینوی، پاسخ روشن است: دست‌کم بخشی از مفاهیم از حقیقت اشیا حکایت می‌کنند. از همین رو، ابن‌سینا علم را «ادراک حقیقت اشیا» تعریف می‌کند: «إدراک الشيء هو أن تكون حقيقة متمثلة عند المدرک يشاهدها ما به يدرك» (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۰۸). البته این مدعا شامل همه مفاهیم نیست. از این حیث، می‌توان مفاهیم را به سه دسته تقسیم کرد: دسته نخست، مفاهیمی که تنها از تمایز و تغایر اشیا حکایت می‌کنند و تصور روشنی از حقیقت آنها در اختیار ما نمی‌گذارند؛ دسته دوم، مفاهیمی که صرفاً عوارض و ویژگی‌های محکی خود را نشان می‌دهند؛ و دسته سوم، مفاهیمی که حقیقت و ذات محکی را آشکار می‌سازند. مدعای منطق‌دانان مشائی آن است که بسیاری از مفاهیم کلی از سنخ سوم‌اند یا سرانجام به چنین مفاهیمی باز می‌گردند. در این مرتبه، گویی خود معلوم نزد نفس حاضر می‌شود؛ چنان‌که قطب‌الدین رازی می‌گوید: «الإدراک هو حضور الشيء عند النفس» (قطب رازی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۱۲). از آنجا که علم با حصول صورت معلوم در ذهن تحقق می‌یابد، صورت ذهنی همان صورت معلوم است و معرفت نیز از طریق همین صورت حاصل می‌شود؛ چنان‌که خواجه نصیرالدین طوسی می‌نویسد: «إدراک الحقيقة الخارجية هو حصول تلك الصورة الذهنية عند المدرک» (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۱۲).

یکی از مهم‌ترین تبیین‌های این نظریه، بر مبنای ذات‌گرایی (Essentialism) استوار است. ذات‌گرایی در اندیشه ابن‌سینا بدین معناست که اشیا دارای ذوات و ماهیات ثابتی هستند که قابلیت شناخت دارند. اهمیت این مبنا، امروزه نیز در حوزه‌هایی مانند فلسفه علم، به‌ویژه در تحلیل اعتبار تجربه و استقرا، مورد توجه قرار گرفته است؛ اما جایگاه اصلی آن در فلسفه اسلامی، منطق و معرفت‌شناسی، به‌ویژه در بحث تعریف، آشکار می‌شود. اگر نظام تعریف در منطق مشائی پذیرفته شود، دستیابی به یقین منطقی و معرفت معتبر، بر امکان شناخت ذات اشیا استوار خواهد بود. در مقابل، انکار این مبنا، نه تنها نظام تعریف را با چالش مواجه می‌کند، بلکه تبیین واقع‌نمایی مفاهیم و در نتیجه،

امکان دستیابی به معرفت یقینی را نیز با دشواری روبه‌رو می‌سازد. از این منظر، پیامد نهایی انکار ذات‌گرایی، گرایش به شکاکیت یا دست‌کم نسبی‌گرایی معرفتی خواهد بود. هرچند رگه‌های ذات‌گرایی را می‌توان در اندیشه افلاطون و تلاش او برای دستیابی به تعریف حقیقی مشاهده کرد، این نظریه در فلسفه ارسطو صورت‌بندی روشن‌تری می‌یابد. از دیدگاه ارسطو، ذات یا «اوسیا» همان جوهر شیء و بیانگر چیستی آن است و تعریف حقیقی نیز تلاشی برای کشف همین حقیقت به‌شمار می‌رود (ارسطو، ۱۳۶۶، ۱۰۲۸، ۱۳-۱۵). از این‌رو، می‌توان نظام فلسفی و منطقی ارسطو را نظامی ذات‌گرایانه دانست. این مبنا در فلسفه اسلامی، به‌ویژه در اندیشه ابن‌سینا، بسط بیشتری می‌یابد و با نظریه ماهیت‌پیوندی استوار پیدا می‌کند. در این دستگاه فکری، ذات همان ماهیت اشیاست و ماهیت نیز حقیقت آنها را تشکیل می‌دهد (ابن‌سینا، ۱۳۷۱، ص ۲۸). از این‌رو، الفاظ کلی زمانی بر ماهیت دلالت می‌کنند که بیانگر حقیقت شیء باشند: «فما كان من الألفاظ الكلية يدلّ على حقيقة ذات شيء أو أشياء فذلك هو الدالّ على الماهية» (ابن‌سینا، ۱۳۷۱، ص ۳۰).

بر پایه این تحلیل، منطق و معرفت‌شناسی سینوی پیوندی ناگسستنی با شناخت ماهیات دارند؛ زیرا شناخت ماهیت، جز از طریق شناخت اجزای ذاتی آن ممکن نیست. همین مبنا در قاعده مشهور «ذوات الأسباب لا تعرف إلا بأسبابها» تجلی یافته است. در نتیجه، واقع‌نمایی مفاهیم نیز با تعریف حدی و مبانی ذات‌گرایانه آن گره می‌خورد. از همین‌رو، پذیرش ذات‌گرایی شرط لازم برای تبیین واقع‌نمایی تصورات در منطق سینوی است. همین مبنا در نظریه برهان نیز نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. براساس قاعده «ذوات الأسباب لا تعرف إلا بأسبابها» (ابن‌سینا، ۱۳۸۳ الف، ص ۸۵؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۳۸۷-۴۰۶)، ابن‌سینا تنها «برهان لیم» را مفید یقین می‌داند؛ زیرا در این نوع برهان، شناخت معلول از طریق علت حاصل می‌شود (ابن‌سینا، ۱۳۸۳ الف، ص ۸۷). هرچند برخی متأخران، مانند علامه طباطبایی، «برهان إنّ مطلق» را نیز در مواردی مفید یقین دانسته‌اند (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۳۵، ۳۸)، همگان بر این نکته اتفاق دارند که «برهان إنّی» - یعنی شناخت علت از راه معلول - معرفت برهانی و یقینی به ذات اشیا فراهم نمی‌آورد؛ زیرا در

آن، شناخت از مسیر سبب تحقق نمی‌یابد. ازاین‌رو، معرفت یقینی تنها زمانی حاصل می‌شود که شناخت براساس اسباب حقیقی اشیا صورت گیرد.

تلازم هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه ذات و ذاتیات

از سوی دیگر، همان‌گونه که تحقق خارجی هر ماهیت به علل درونی آن، مانند ماده و صورت، وابسته است، تحقق ذهنی آن نیز در گرو تحقق علل معرفتی آن، یعنی اجزای ذاتی، خواهد بود. براین‌اساس، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ذاتیات آن است که تصور ماهیت بدون تصور آنها امکان‌پذیر نیست (ابن‌سینا، ۱۳۷۱، ص ۳۵؛ طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۳-۴۴). به بیان دیگر، با حضور ذاتیات در ذهن، ذات نیز برای ذهن حاضر می‌شود و با زوال آنها، تصور ذات نیز از میان می‌رود؛ چنان‌که ابن‌سینا می‌گوید: «فجميع مقومات الماهية داخله مع الماهية في التصور» (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۴). براین‌اساس، میان ذات و ذاتیات، افزون بر تلازم هستی‌شناختی، تلازم معرفت‌شناختی نیز برقرار است؛ یعنی همان‌گونه که در خارج، تحقق ذات بدون ذاتیات ممکن نیست، در مقام ادراک نیز تصور ذات بدون تصور اجزای ذاتی آن تحقق نمی‌یابد. همان‌گونه که صورت، در خارج، موجب فعلیت ماده و تحقق ماهیت می‌شود، «فصل» نیز در مقام تحلیل ذهنی، نقشی مشابه ایفا می‌کند. در مقابل، اعراض پس از تحقق ماهیت بر آن عارض می‌شوند و معلول ذات‌اند، نه مقوم آن (ابن‌سینا، ۱۳۷۱، ص ۳۵). ازاین‌رو، اوصافی مانند نویسندگی، سیاهی، سفیدی، وزن یا قد، هرچند بر یک شیء حمل می‌شوند، بیانگر حقیقت و ذات آن نیستند.

نتیجه این تحلیل آن است که اگر غرض، دستیابی به معرفت یقینی در قلمرو تصورات باشد، این معرفت تنها از طریق شناخت اسباب و مقومات ماهیت حاصل می‌شود. هرگاه اجزای ذاتی یک ماهیت شناخته شوند، حقیقت آن نیز شناخته خواهد شد (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۳۹۷؛ سبزواری، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۳۹۷). بدین‌ترتیب، همان قاعده‌ای که در حوزه تصدیقات، شناخت یقینی را منوط به شناخت از راه علت می‌داند، در حوزه تصورات نیز جاری است. ازاین‌رو، همان‌گونه که «برهان لیم» تنها برهان مفید

یقین در قلمرو تصدیقات است، در قلمرو تصورات نیز تنها «تعریف حقیقی» - که بر اجزای ذاتی ماهیت استوار است - می‌تواند معرفت یقینی به ماهیت را فراهم آورد. تفصیل این مطلب در ادامه خواهد آمد.

بر پایه این تحلیل، وابستگی میان ذات و ذاتیات تنها یک وابستگی هستی‌شناختی نیست، بلکه بعدی معرفت‌شناختی نیز دارد. ماهیت مرکب، در مقام تحلیل ذهنی، چیزی جز اجزای ذاتی خود نیست و ازاین‌رو، شناخت آن نیز جز از طریق همان اجزا امکان‌پذیر نخواهد بود. در نتیجه، با توجه به تلازم ذات و ذاتیات، هرگاه ذاتیات یک شیء به‌درستی شناخته شوند، ذات آن نیز شناخته خواهد شد. همان‌گونه که تحقق خارجی هیچ ماهیتی بدون مقومات ذاتی آن امکان ندارد، تحقق معرفت به آن نیز بدون شناخت همان مقومات میسر نیست؛ چنان‌که ابن‌سینا می‌نویسد: «وهذه الماهية إذا كان لها مقومات متقدمة - من حيث هي ماهية - لم تحصل ماهية دون تقدمها، وإذا لم تحصل ماهية، لم تحصل معقولة» (ابن‌سینا، ۱۳۷۱، ص ۳۴). بنابراین، معرفت حقیقی، یقینی و ضروری در حوزه تصورات، معرفتی است که از راه ذاتیات به ذات دست یابد. از همین‌رو، تلازم میان ذات و ذاتیات، نه‌تنها اصلی هستی‌شناختی، بلکه مبنایی معرفت‌شناختی برای تبیین واقع‌نمایی تصورات نیز به‌شمار می‌آید.

تعریف و ذات‌گرایی

پرسش اساسی در ادامه مباحث پیشین آن است که اگر معرفت حقیقی در گرو شناخت ذات اشیا است، این شناخت از چه راهی حاصل می‌شود؟ پاسخ فیلسوفان و منطق‌دانان مشائی، به‌ویژه ابن‌سینا، «تعریف» است. هرچند تعریف در نظام منطقی همه فیلسوفان مسلمان جایگاهی بنیادین دارد، این جایگاه در آثار متأخر ابن‌سینا، به‌ویژه الإشارات والتنبیها، اهمیت بیشتری می‌یابد؛ زیرا وی تعریف را نه‌تنها ابزار شناخت ماهیات مرکب، بلکه راهی برای تبیین حقیقت برخی ماهیات بسیط نیز می‌داند. در واقع، ذات‌گرایی، ماهیت و تعریف سه حلقه به‌هم‌پیوسته یک نظام معرفتی‌اند. ذات‌گرایی بر وجود حقیقت ثابت اشیا مبتنی است، ماهیت بیانگر آن حقیقت است و تعریف ابزار

کشف و انتقال آن به ذهن. از همین رو، ابن‌سینا حد را چنین تعریف می‌کند: «(الحد قول دالٌّ علی ماهیة الشیء)» (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۹۵).

برهمن اساس، برخی از منطق‌دانان اسلامی تصریح کرده‌اند که «تعریف، هم برای ماهیت است و هم به واسطه ماهیت» (سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۹۱)؛ بدین معنا که هم متعلق تعریف، ماهیت است و هم ابزار تحقق آن، اجزای ماهوی‌اند. نتیجه طبیعی این مبنا آن است که هر آنچه فاقد ماهیت باشد، تعریف ماهوی نیز نخواهد داشت. از همین رو، مفاهیمی مانند «وجود» که فاقد جنس و فصل‌اند، در چارچوب تعریف حدی نمی‌گنجند؛ زیرا تعریف حقیقی تنها بر اجزای ماهوی استوار است. ابن‌سینا در این باره می‌نویسد: «الحد إنما یتربک من الأمور الداخلة فی ماهیة المحدود، والوجود لیس منها؛ فلیس هو جنساً ولا فصلاً، وإنما هو لازم، والحد لا یعطى اللوازم، وإنما یعطى الأجناس والفصول» (ابن‌سینا، ۱۳۸۳، الف، ص ۲۸۲). از این رو، پیوند تعریف و ماهیت، نتیجه مستقیم مبانی ذات‌گرایانه منطق سینوی است.

برپایه این مبنا، تعریف صرفاً بیان‌کننده ویژگی‌های یک شیء نیست، بلکه فرایندی عقلانی برای کشف علل و مقومات آن به‌شمار می‌رود. به تعبیر شهرزوری، تعریف گونه‌ای اندیشیدن در جست‌وجوی علت اشیا است (شهرزوری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۹۵). از آنجا که در تعریف حدی، اجزای ذاتی شیء بیان می‌شوند و این اجزا نسبت به ذات، نقش علی دارند (ابن‌رشد، ۱۹۸۲، ص ۱۵۵)، تعریف در حقیقت راهی برای شناخت شیء از طریق علل آن است. غزالی نیز بر همین اساس، معرفت حقیقی را شناخت از راه اسباب می‌داند (غزالی، ۱۹۹۳، ص ۱۶). بنابراین، نظام تعریف را باید راهبرد معرفت‌شناختی منطق مشائی برای انتقال از علت به معلول دانست.

برهمن مبنا، ابن‌سینا دستیابی به معرفت را منحصر در رعایت قواعد منطقی تعریف و برهان می‌داند و تصریح می‌کند که هرکس بخواهد از راه اندیشه به علم دست یابد، ناگزیر از فراگیری منطق است، مگر آنکه از تأیید الهی برخوردار باشد (ابن‌سینا، ۱۳۷۱، ص ۲۰). از این رو، غایت منطق تنها مصونیت از خطا نیست، بلکه فراهم کردن راه دستیابی به تصورات و تصدیقات صحیح از طریق تعریف و برهان است (همان، ص ۱۸-۲۰).

بدین ترتیب، چون تعریف با ماهیت و ماهیت با ذات پیوندی ناگسستنی دارد، ریشه‌های ذات‌گرایی در قلمرو تصورات را باید در نظام تعریف حدی جست‌وجو کرد؛ زیرا شناخت ذات، جز از طریق شناخت علل و مقومات آن ممکن نیست (میرداماد، ۱۳۶۷، ص ۵۴).

البته این تحلیل، محدودیت تعریف حدی را نیز آشکار می‌کند. اگر تعریف تنها بر ماهیات مرکب مبتنی باشد، تکلیف مفاهیم بسیط یا معقولات ثانی چه خواهد بود؟ این پرسش، یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظریه ذات‌گرایی است. بررسی آثار ابن‌سینا نشان می‌دهد که وی برای این مشکل نیز راه‌حلی ارائه کرده است. هرچند مفاهیم بسیط از جنس و فصل ترکیب نشده‌اند (ابن‌سینا، التعليقات، ۱۳۷۹، ص ۳۵)، از نوعی اجزای تحلیلی برخوردارند که حقیقت آنها را آشکار می‌سازد. از این رو، وی تصریح می‌کند: «وَأَمَّا الْأُمُورُ الْمُرَكَّبَةُ غَيْرَ هَذَا النَّحْوِ مِنَ التَّرَكِيبِ فَقَدْ تَحَدَّ بِهَا حَدُودًا، وَلَكِنَّكَ لَا تَجِدُهَا مُرَكَّبَةً مِنْ أَجْنَسٍ وَفُصُولٍ» (ابن‌سینا، ۱۴۰۵، ص ۴۱). براین اساس، ابن‌سینا میان دو نوع ترکیب تمایز می‌نهد. ماهیات مرکب دارای اجزای خارجی، یعنی ماده و صورت‌اند و جنس و فصل بیان منطقی همان دو جزء هستند؛ اما برخی امور، هرچند در خارج بسیط‌اند، در مقام تحلیل عقلی دارای اجزایی‌اند که می‌توان بر پایه آنها تعریفی حقیقی برایشان ارائه کرد. از همین رو، وی مفاهیمی مانند نقطه و وحدت را نیز دارای نوعی تعریف حقیقی می‌داند، هرچند این تعریف از سنخ تعریف مشهور مبتنی بر جنس و فصل نیست (ابن‌سینا، ۱۳۶۴، ص ۱۶۰؛ ۱۳۸۳ الف، ص ۲۹۱).

در نتیجه، می‌توان تعریف حدی را به دو قسم تقسیم کرد: تعریف مبتنی بر اجزای خارجی ماهیت و تعریف مبتنی بر اجزای تحلیلی. صدرالمتألهین نیز بر همین اساس تصریح می‌کند که شرط تعریف آن نیست که حتماً از جنس و فصل تشکیل شده باشد، بلکه کافی است از اجزای حقیقی شیء حکایت کند؛ از این رو، هر معنای کلی که از معانی متعدد تشکیل شده باشد، قابلیت تعریف خواهد داشت (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۳۷-۳۸؛ ج ۴، ص ۴۷). برپایه این تقسیم، می‌توان از دو گونه ذات‌گرایی نیز سخن گفت: ذات‌گرایی مبتنی بر ماهیات مرکب و ذات‌گرایی مبتنی بر امور بسیط تحلیلی. بدین ترتیب، تنوع در اقسام ذات، به تنوع در شیوه‌های تعریف نیز می‌انجامد. همان‌گونه

که «برهان لیم» در قلمرو تصدیقات معتبرترین راه دستیابی به یقین است، تعریف مبتنی بر ذاتیات نیز در قلمرو تصورات معتبرترین راه شناخت حقیقت اشیا است. از این رو، هرگاه مقومات خارجی یا تحلیلی یک شیء شناخته شوند، ذات آن نیز شناخته خواهد شد. به همین دلیل، ابن‌سینا تصریح می‌کند که اگر ماهیت دارای مقومات پیشینی باشد، بدون آنها تحقق نمی‌یابد و در نتیجه، قابل تعقل نیز نخواهد بود (ابن‌سینا، ۱۳۷۱، ص ۳۴). بنابراین، معرفت یقینی در حوزه تصورات، تنها از رهگذر شناخت ذاتیات حاصل می‌شود و این اصل، هم درباره ماهیات مرکب و هم درباره امور بسیط تحلیلی صادق است.

منزلت تعریف رسمی

ممکن است در برابر تحلیل پیشین این اشکال مطرح شود که ذات‌گرایی پیوندی وثیق با تعریف حدی دارد؛ از این رو، اگر واقع‌نمایی تصورات بر حد مبتنی باشد، بخش مهمی از تعاریف منطقی، یعنی «رسوم»، از این امتیاز بی‌بهره خواهند بود. این اشکال از آن جهت اهمیت دارد که بسیاری از تعاریف رایج در علوم، از سنخ رسم‌اند، نه حد. با این حال، به نظر می‌رسد در چارچوب منطق سینوی می‌توان دامنه ذات‌گرایی را به برخی از اقسام رسم نیز گسترش داد و کارکرد آن را به صرف تمایزگذاری میان اشیا محدود ندانست. گرچه در آثار منطقی، معمولاً رسم ابزاری برای تشخیص و تمییز اشیا از یکدیگر معرفی می‌شود، ابن‌سینا بر آن است که برخی مراتب رسم می‌توانند همان نقشی را ایفا کنند که حد بر عهده دارد. منشأ این دیدگاه، تفکیک میان انواع عوارض است.

از دیدگاه ابن‌سینا، همه عوارض در یک مرتبه قرار ندارند. برخی از آنها لوازمی هستند که از ذات شیء انتزاع می‌شوند و منشأ آنها خود ماهیت است. این دسته از عوارض، هرچند جزء ذاتیات نیستند، نسبت آنها با ذات چنان استوار است که در سنت فلسفی، از آنها با عنوان «خارج محمول» یاد شده است (سبزواری، شرح منظومه، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۷۸-۱۷۹). از این رو، هرچند تعریفی که بر پایه چنین لوازمی شکل می‌گیرد، از نظر صوری «رسم» است، اما از حیث کارکرد معرفتی می‌تواند همان نقش تعریف حدی را ایفا کند؛ زیرا ذهن را به حقیقت شیء رهنمون می‌شود. ابن‌سینا در این باره می‌نویسد: «فیکون

هذا التعريف تعريفاً يقوم في الحقيقة مقام الحد... فلا يجب أن يقصر عن الدلالة على ذاته... لأنه لا افتراق بينهما في توصيل الذهن إلى حاق الشيء» (ابن سينا، ۱۴۰۵، ص ۳۷).

برهمن اساس، صدر المتألهين نیز چنین رسمی را هم سنگ تعریف حدی می شمارد و می نویسد: «لكن التعريف بمثل تلك اللوازم ليس بأدون ولا أنقص من التعريف الحدي بالأجناس والفصول» (صدرالدين شيرازي، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۸۸). البته اين هم ارزی مطلق نیست، بلکه تنها در صورتی تحقق می یابد که رسم بر لوازمی استوار باشد که پیوندی ضروری با ذات داشته باشند (ابن سينا، ۱۴۰۵، ص ۳۷). بنابراین، مقصود آن نیست که هر رسمی کاشف از ذات است، بلکه تنها برخی از رسوم، به دلیل اتکای خود بر لوازم ذاتی، می توانند همان کارکرد معرفتی حد را داشته باشند.

خواجه نصیرالدین طوسی نیز در تأیید این دیدگاه می نویسد:

فإن البسيط قد يدل عليه قول، ولكن لا يدل عليه بقول يكون حداً، بل بقول يكون رسماً، وإن لم يكن ذلك القول في بعض الصور قاصراً عن الحدود في إفادة تصور ما يطلب تصوره (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۹۸).

براین اساس، دلالت بر ذات منحصر به تعریف حدی مبتنی بر جنس و فصل نیست. همان گونه که پیش تر گذشت، تعریف حقیقی می تواند امور بسیط را نیز دربرگیرد و افزون بر آن، برخی از رسوم نیز به سبب ابتنا بر لوازم ذاتی، توانایی هدایت ذهن به حقیقت شیء را دارند. از سوی دیگر، ابن سينا مرتبه ای کامل تر از تعریف را نیز مطرح می کند که افزون بر علل قوام، علل وجود، مانند فاعل و غایت، را نیز دربرمی گیرد و آن را جامع ترین نوع تعریف می داند (ابن سينا، ۱۳۶۴، ص ۱۵۹-۱۶۰). روشن است که چنین رویکردی می تواند در مواردی فراتر از تعریف حدی متعارف نیز جریان یابد.

در نتیجه، از دیدگاه منطق دانان مکتب سینیوی، تعریف - اعم از حد و برخی اقسام رسم - ابزاری برای وصول به حقیقت اشیاست، نه صرفاً وسیله ای برای تمایزگذاری میان مفاهیم. از این رو، هرچند همه رسوم از ارزش معرفت شناختی یکسانی برخوردار نیستند، انکار مطلق نقش آنها در کشف حقیقت نیز با مبانی منطق سینیوی سازگار نیست. بدین ترتیب، می توان از نوعی تعریف رسمی سخن گفت که به سبب تلازم با ذات، از

واقع و حقیقت شیء حکایت می‌کند و در نتیجه، پشتوانه‌ای برای واقع‌نمایی تصورات به‌شمار می‌آید.

جایگاه تعریف در اندیشه منطق‌دانان

مدعای این بخش آن است که ارتقای جایگاه «تعریف» در منطق متأخر ابن‌سینا، صرفاً تغییری در تبویب علم منطق یا شیوه تنظیم مباحث آن نیست، بلکه ریشه در تحولی معرفت‌شناختی دارد. هنگامی که ابن‌سینا واقع‌نمایی تصورات را همانند واقع‌نمایی تصدیقات مسئله‌ای بنیادین تلقی کرد، ناگزیر تعریف را نیز در کنار حجت، یکی از دو رکن اصلی منطق قرار داد. ازاین‌رو، جایگاه ممتاز تعریف در منطق متأخر ابن‌سینا را باید نتیجه تحول در تلقی او از معرفت دانست، نه صرفاً تغییری آموزشی یا ساختاری.

در منطق ارسطویی، محور اصلی منطق، گزاره و به‌ویژه قیاس برهانی است. به همین دلیل، مباحث مربوط به تعریف جایگاه مستقلی ندارد و تنها به مناسبت، در کتاب‌های برهان و جدل مطرح می‌شود. همچنین مباحث مربوط به مفاهیم و تصورات، مانند کلیات خمس، صرفاً مقدمه‌ای برای ورود به مباحث قیاس به‌شمار می‌آیند. ارسطو در آغاز تحلیلات اولی تصریح می‌کند: «فأما الشيء الذي عنه نفحص فهو البرهان، وغرضنا العلم البرهاني» (ارسطو، ۱۹۸۰، ۲۴a، ۲-۱). ازاین‌رو، وی در جدل نیز تعریف را تنها یکی از محمول‌های مورد بحث می‌داند (همو، ۱۹۸۰، ۱۰۱b، ۲۳-۲۶) و هیچ فصل مستقلی را به آن اختصاص نمی‌دهد. بنابراین، در منطق ارسطویی، اصالت با برهان است و تعریف منزلتی مستقل ندارد.

این وضعیت در میان منطق‌دانان رواقی نیز، با وجود اختلاف دیدگاه‌ها، استمرار یافت. هرچند بسیاری از آنان رساله‌هایی مستقل درباره تعریف نگاشتند، اما این امر به معنای پذیرش تعریف به عنوان بخشی از منطق نبود. گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که تعریف، گاه بخشی از فلسفه، گاه بخشی از اخلاق، گاه از مباحث جدل و گاه صرفاً مسئله‌ای زبانی تلقی می‌شد. (David Charles (ed.), 2010, pp.267-369)

ازاین‌رو، به نظر می‌رسد تعریف در اندیشه رواقیان نیز هنوز جایگاهی مستقل در منطق

نیافته بود و همین امر، یکی از عوامل گرایش آنان به منطق گزاره‌ها، بیش از منطق تصورات، به‌شمار می‌آید.

در آثار فارابی نیز می‌توان استمرار همین نگرش را مشاهده کرد. وی غرض نهایی منطق را دستیابی به برهان می‌داند: «والمقصود الأعظم من صناعة المنطق هو الوقوف على البراهين» (فارابی، ۱۴۰۴، ص ۹۹). از همین رو، هنگام برشمردن بخش‌های اصلی منطق، از تعریف نامی نمی‌برد (همو، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۲-۱۴، ۱۰۵-۱۰۶) و تنها در ضمن مباحث محمولات، به مناسبت از آن یاد می‌کند (همو، ۱۴۰۴، ص ۸۱). بدین ترتیب، تعریف در اندیشه فارابی نیز همچنان تابع برهان است.

نکته درخور توجه آن است که ابن‌سینا نیز در آثار نخستین خود، مانند الشفاء و النجاة، همین رویکرد را دنبال می‌کند. وی پس از پایان مباحث الفاظ و قضایا می‌نویسد: «قد فرغنا من تعديل الألفاظ المفردة وأحوالها، ومن تعديل التأليف الخبري الحملي منها، وقصدنا الأول وبالذات في صناعة المنطق هو معرفة القياسات» (ابن‌سینا، ۱۳۸۳، ص ۳). این عبارت نشان می‌دهد که در این دوره، مباحث تعریف و تصورات هنوز مقدمه‌ای برای بحث قیاس تلقی می‌شوند. مظفر نیز همین برداشت را با صراحت بیشتری بیان کرده و می‌نویسد: «إن أسمى هدف للمنطقي وأقصى مقصد له مباحث الحجة... أما ما تقدم من الأبواب فكلها في الحقيقة مقدمات لهذا المقصد حتى مباحث المعرف...» (مظفر، ۱۴۲۱، ص ۲۳۲). بنابراین، تا این مرحله، تعریف هنوز شأنی مستقل در ساختار علم منطق نیافته بود.

اما در الإشارات والتنبيهات، ابن‌سینا تحولی بنیادین پدید آورد. وی برای نخستین بار منطق را بر دو محور «تعریف» و «حجت» سامان داد و بدین ترتیب، تعریف را از جایگاه مقدمه‌ای برای برهان، به مرتبه یکی از دو رکن اصلی منطق ارتقا بخشید. به نظر می‌رسد این تحول، نتیجه توجه وی به این حقیقت بود که تصدیقات از تصورات تشکیل می‌شوند و اگر واقع‌نمایی تصورات تضمین نشود، واقع‌نمایی تصدیقات نیز پشتوانه‌ای نخواهد داشت. بنابراین، همان‌گونه که برهان ضامن صحت تصدیقات است، تعریف نیز ضامن صحت و واقع‌نمایی تصورات خواهد بود.

همین تغییر مبنا، علت مخالفت فخر رازی با رویکرد متأخر ابن‌سینا را نیز روشن می‌کند. فخر رازی که همه تصورات را بدیهی می‌دانست، نقش تعریف را به توضیح لفظی فروکاست و کوشید همان تلقی متقدمان را حفظ کند که منطق را صرفاً علم قوانین حجت می‌دانست. در مقابل، غزالی، ابن‌سهلان ساوی و به‌ویژه خواجه نصیرالدین طوسی از تفسیر متأخر ابن‌سینا دفاع کردند و همین رویکرد در سنت منطقی پس از وی غلبه یافت. از این‌رو، جایگاه ممتاز تعریف در منطق اسلامی را نباید مستقیماً به ارسطو یا حتی به آثار نخستین ابن‌سینا نسبت داد، بلکه این جایگاه محصول بازسازی ساختار منطق در الإشارات والتنبیهاست. ابن‌سینا در این اثر، منطق را علم قوانین «تعریف» و «حجت» معرفی می‌کند و حتی مباحث کلیات خمس را نیز نه به عنوان مقدمه‌ای بیرون از منطق، بلکه در متن مباحث تعریف و به منزله یکی از مبادی اصلی آن طرح می‌کند (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۷۹). بدین ترتیب، بخش مهمی از مباحث مربوط به تصورات نیز وارد قلمرو اصلی منطق می‌شود.

علت این تحول آن بود که ابن‌سینا و پیروانش دریافتند تصدیقات، در نهایت، بر تصورات استوارند و هیچ راهی برای دستیابی به تصورات صحیح، جز تعریف وجود ندارد. غزالی نیز بر همین مبنا تصریح می‌کند: «إن أحد قسمي الإدراك هو المعرفة، أعني العلم بالمفردات، وأن ذلك لا ينال إلا بالحد» (غزالی، ۱۹۹۴، ص ۱۳۴). بر این اساس، همان‌گونه که برهان ابزار دستیابی به تصدیقات یقینی است، تعریف نیز ابزار دستیابی به تصورات واقع‌نماست. از این منظر، ارتقای جایگاه تعریف در منطق متأخر ابن‌سینا، نتیجه طبیعی گسترش قلمرو معرفت‌شناسی از تصدیقات به تصورات است. بنابراین، تحول ساختار علم منطق در الإشارات را باید بازتاب تحولی عمیق‌تر در نظریه معرفت ابن‌سینا دانست، نه صرفاً تغییری در ترتیب مباحث منطقی. البته ابن‌سینا دشواری دستیابی به تعریف حقیقی را انکار نمی‌کند، اما آن را ناممکن نیز نمی‌داند؛ چنان‌که در مقدمه رسالة الحدود بر امکان وصول به تعریف حقیقی، هرچند با دشواری فراوان، تصریح می‌کند (ابن‌سینا، ۱۴۱۳، ص ۱۱۳-۱۱۴). برای تبیین دقیق این مدعا، لازم است چند تفکیک اساسی انجام شود.

بنابراین، تحول ساختار علم منطق در آثار متأخر ابن سینا، صرفاً تغییری در ترتیب ابواب نیست، بلکه بازتاب دگرگونی در تلقی وی از ماهیت معرفت است. هنگامی که تصورات نیز همچون تصدیقات نیازمند ضابطه‌ای برای وصول به واقع تلقی شدند، تعریف نیز در کنار برهان به یکی از دو ابزار اصلی معرفت تبدیل شد.

نتیجه

پژوهش حاضر با بررسی مبانی منطق سینوی، به‌ویژه در آثار متأخر ابن سینا، نشان داد که مسئله واقع‌نمایی، اختصاص به تصدیقات ندارد، بلکه تصورات نیز، هرچند متصف به صدق و کذب نیستند، از نوعی حکایت‌گری و واقع‌نمایی برخوردارند. براین اساس، تبیین واقع‌نمایی تصورات، مقدمه‌ای ضروری برای تبیین واقع‌نمایی تصدیقات است؛ زیرا تصدیقات چیزی جز ترکیب همین تصورات نیستند و بدون تبیین نسبت مفاهیم با واقع، نمی‌توان از حکایت‌گری گزاره‌ها نیز دفاع کرد.

برخلاف دیدگاهی که همه تصورات را بدیهی می‌داند، ابن سینا تصورات را نیز همانند تصدیقات به بدیهی و نظری تقسیم می‌کند و برای انتقال از مجهول تصویری به معلوم تصویری، «تعریف» را یگانه راهکار منطقی می‌شمارد. از همین رو، تعریف نیز همانند استدلال، موضوع تفکر قرار می‌گیرد و علم منطق به دانشی تبدیل می‌شود که قوانین دستیابی به مجهولات تصویری و تصدیقی را به دست می‌دهد. در این چارچوب، تعریف صرفاً وسیله‌ای برای تمایز مفاهیم یا شرح الفاظ نیست، بلکه ابزاری معرفت‌بخش برای وصول به حقیقت مفاهیم و تأمین واقع‌نمایی آنهاست.

تحلیل مبانی ذات‌گرایانه ابن سینا نیز نشان داد که تبیین واقع‌نمایی تصورات، بر پیوند میان ذات، ماهیت و تعریف استوار است. براین اساس، تعریف حقیقی در حوزه تصورات همان نقشی را ایفا می‌کند که برهان لَمّی در حوزه تصدیقات بر عهده دارد؛ زیرا در هر دو مورد، معرفت حقیقی تنها از رهگذر شناخت علل و مقومات شیء حاصل می‌شود. بدین ترتیب، جایگاه محوری تعریف در منطق سینوی، برخاسته از نقش معرفت‌شناختی آن در کشف حقیقت اشیاست، نه صرفاً از کارکرد آموزشی یا طبقه‌بندی منطقی آن.

همچنین این پژوهش نشان داد که ذات‌گرایی در اندیشه ابن‌سینا به ماهیات مرکب محدود نمی‌شود. وی با پذیرش حدود تحلیلی برای برخی امور بسیط و نیز با توسعه کارکرد برخی رسوم مبتنی بر لوازم ذاتی، کوشیده است دامنه واقع‌نمایی تصورات را فراتر از تعریف حدی متعارف گسترش دهد. از این رو، ظرفیت معرفت‌بخش تعریف در منطق سینوی، تنها به ماهیات مرکب اختصاص ندارد، بلکه بخش مهمی از مفاهیم بسیط و حتی برخی تعریف‌های رسمی را نیز در بر می‌گیرد.

بر این مبنای، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای منطق متأخر ابن‌سینا، بازسازی جایگاه تعریف در ساختار علم منطق است. برخلاف سنت پیشین که تعریف را مقدمه‌ای بر برهان یا صرفاً ابزاری زبانی تلقی می‌کرد، ابن‌سینا در الإشارات والتنبیها تعریف را در کنار حجت، یکی از دو رکن اصلی منطق قرار داد. این تحول را نباید صرفاً تغییری در تبویب منطق دانست، بلکه باید آن را بازتاب تحولی عمیق در معرفت‌شناسی ابن‌سینا تلقی کرد؛ تحولی که در پرتو آن، علم منطق افزون بر تضمین صحت استدلال، عهده‌دار تبیین واقع‌نمایی تصورات نیز می‌شود.

در نتیجه، می‌توان گفت که در منطق سینوی، نظریه تعریف، حلقه اتصال منطق، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی است. از رهگذر این نظریه، ابن‌سینا توانسته است هم پاسخی به شکاکیت در حوزه تصورات ارائه کند و هم مبنایی نظری برای تبیین واقع‌نمایی مفاهیم، اعم از معقولات اولی و بخش مهمی از معقولات ثانی فراهم آورد. از این منظر، ارتقای جایگاه تعریف را باید یکی از مهم‌ترین نوآوری‌های منطق متأخر ابن‌سینا و یکی از عوامل اصلی گسترش قلمرو معرفت‌شناختی علم منطق در سنت فلسفی اسلامی دانست. بر این اساس، واقع‌نمایی تصورات در منطق سینوی، نه به معنای مطابقت مستقیم با خارج، بلکه به معنای حکایت مفاهیم از محکی و در مرتبه عالی‌تر، حکایت از ذات و حقیقت آن است.

کتابنامه

- ابن رشد، محمد بن احمد، ۱۹۸۲م، **تلخیص کتاب البرهان**، تدوین توسط تحقیق محمود قاسم، تعلیقه تشارلس بترورث و احمد هریدی، قاهره، هیئة المصرية العامة للكتاب.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۸۳ الف، ه.ق، **البرهان**، تدوین توسط مقدمه ابراهیم مذکور، تحقیق ابوالعلا عینی، قاهره، وزارة الثقافة و الارشاد القومي.
- _____، ۱۴۱۳ ه.ق، **الحدود**، تدوین توسط تحقیق، مقدمه و تعلیقه عبدالامیر الاعسم، بیروت، دار المناهل.
- _____، ۱۳۸۳ ب، ه.ق، **القياس**، تدوین توسط مقدمه ابراهیم مذکور، تحقیق سعید زاید، قاهره، وزارة الثقافة و الارشاد القومي.
- _____، ۱۴۰۴-۱۴۰۵ ه.ق، **العبرة**، قاهره، وزارة الثقافة والإرشاد القومي.
- _____، ۱۳۷۱ ه.ق، **المدخل**، تدوین توسط مقدمه حسین باشا، مراجعه ابراهیم مذکور، تحقیق الاب قنوتی و دیگران، قاهره، وزارة المعارف العمومية.
- _____، ۱۴۰۵ ه.ق، **منطق المشرقیین**، قم، مكتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی.
- _____، ۱۳۷۵ ه.ق، **الاشارات و التنبيهات**، قم، نشر البلاغة.
- _____، ۱۳۷۹ ه.ق، **التعليقات**، تدوین توسط تصحیح عبدالرحمن بدوی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- _____، ۱۳۶۴ ه.ش، **النجاة من الغرق في بحر الضلالات**، تدوین توسط تصحیح و مقدمه محمدتقی دانش پژوه، تهران، دانشگاه تهران.
- ارسطو، ۱۹۸۰م، **منطق ارسطو**، بیروت، دار القلم.
- _____، ۱۳۶۶ ه.ش، **متافیزیک (ما بعد الطبیعه)**، تهران، گفتار.
- تهانوی، محمدعلی، ۱۹۹۶م، **موسوعة كشاف اصطلاحات الفنون و العلوم**، تدوین توسط مقدمه رفیق العجم، تحقیق علی دحروج، ترجمه جورج زیناتی و عبدالله خالدی، بیروت، مكتبة لبنان ناشرون.
- سبزواری، ملا هادی بن مهدی، ۱۹۸۱م، **تعلیقات**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- _____، ۱۳۶۹-۱۳۸۰، **شرح المنظومة**، تدوین توسط تصحیح حسن حسن زاده آملی، تهران، نشر ناب.
- شهرزوری، شمس الدین محمد بن محمود، ۱۳۸۳، **رسائل الشجرة الالهية في علوم**

الحقایق الربانیة، تدوین توسط تحقیق، تصحیح و مقدمه نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (ملاصدرا)، ۱۹۸۱، *الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

_____، ۱۳۶۱-۱۳۷۳، *تفسیر القرآن الکریم*، تدوین توسط تصحیح محمد خواجه‌ای، قم، بیدار.

۲۰. غزالی، ابو حامد. ۱۹۹۳، *معیار العلم فی فن المنطق*، تدوین توسط مقدمه، تعلیقه و شرح علی بوملحم، بیروت، دار و مكتبة الهلال.

فارابی، ابونصر محمد بن محمد، ۱۴۰۴ه.ق، *الالفاظ المستعملة في المنطق*، تدوین توسط تحقیق محسن مهدی، تهران، الزهراء.

_____، ۱۴۰۸-۱۴۱۰، *المنطقیات للفارابی*، تدوین توسط تحقیق و مقدمه محمدتقی دانش‌پژوه، زیر نظر سیدمحمود مرعشی، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفی.

مظفر، محمدرضا، ۱۴۲۱، *المنطق*، تدوین توسط تعلیقه غلامرضا فیاضی، تحقیق رحمت‌الله رحمتی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

میرداماد، محمدباقر بن محمد، ۱۳۶۷ه.ش، *کتاب القیسات*، تدوین توسط به کوشش مهدی محقق و دیگران، تهران، دانشگاه تهران.

نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، ۱۳۷۵ه.ش، *شرح الاشارات و التنبیها*، قم، نشر البلاغة.

